

بسم لله الرحمن الرحيم

## مفهوم و ماهیت عدالت اجتماعی با رویکرد اسلامی<sup>۱</sup>

سید رضا حسینی<sup>۲</sup>

### چکیده:

گستره معانی عدالت و کاربرد روز افزون آن در عرصه های مختلف از جمله؛ علوم اجتماعی و اقتصادی، ارائه تبیینی منسجم و مستدل از مفهوم و درون مایه محتوایی عدالت اجتماعی به عنوان خشت اول هندسه معرفت عدالت اجتماعی را ضروری می نماید. این نوشتار با تبیین مفهوم، ماهیت و تقسیمات عدالت اجتماعی و بررسی نظریات مطرح در این باره به دنبال نشان دادن این مطلب است که ایده «وضع الشيء فی موضعه» در تعریف عدالت اجتماعی فاقد پشتوانه کافی در لغت، نصوص دینی و اصطلاحات علمی است. مقاله نشان می دهد که مفهوم لغوی عدالت برابری و معنای اصطلاحی آن در عدالت عام برابری و مطابقت رأی، عمل، رابطه و حالات نفس با حق است که به طور خلاصه به «رعایت حق» تعبیر می شود. در عدالت اجتماعی، مقتضای رعایت حق، برابری همگان در اجرای قانون (بدون تبعیض) و برابری مقدار اعطای حق با میزان استحقاق (بدون کاستی و زیاده) است. در عدالت اجتماعی، همانطور که ادای ناقص حقوق ناقض عدالت است، تجاوز از میزان استحقاق هم اگر از بیت المال باشد خیانت؛ و اگر از اموال شخصی باشد، جود و احسان است که هر دوی آنها متغایر با عدالت شمرده می شوند و چنین معنایی با ایده «اعطاء کل ذی حق حقه» در تعریف عدالت سازگارتر است. مقاله در ادامه به واکاوی معانی و کاربردهای «حق» و معنای مورد نظر آن در عدالت اجتماعی می پردازد و به این نتیجه می رسد که حق مورد نظر در تعریف عدالت اجتماعی به معنای اعتبار نوعی سلطه و امتیاز برای ذی حق و ملازم با ایجاد تکلیف برای من علیه الحق است. همچنین مفهوم حق متفاوت از مفهوم حکم بوده و حقوق استحقابی متداول در حیطه اخلاق (مانند حق استاد بر شاگرد) را شامل نمی شود.

**واژگان کلیدی:** عدالت اجتماعی، حق، حکم، تکلیف، حکمت، عقلانیت، کارایی

### مقدمه

ارتقاء شاخص های حیات جمعی و ثبات نظام اسلامی در گرو ارائه مفاهیم کاربردی و تولید نظریه های اصیل اسلامی در باره موضوعات اساسی است. عدالت مهمترین شاخص ارتقا حیات بشری بوده و برقراری آن یکی از اهداف مهم اسلام است. از آنجا که واژه عدالت در نصوص قرآن و احادیث فراوان به کار رفته و فهم معنای آن، مقدمه فهم آموزه های اسلام در این باره است، در این نوشتار به بررسی مفهوم و ماهیت عدالت خواهیم پرداخت. شاید پرداختن مفصل به این امر تا حدودی تعجب برانگیز باشد اما با عنایت به اینکه در کنار مفهوم عدالت مفاهیم دیگری مانند برابری، کارایی، عقلانیت، حکمت و... نیز مطرح است که هر کدام بار معنایی خاصی دارند و عدالت دارای حوزه های مختلف فردی و اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، کلامی و... است که هر یک از آنها اقتضائات خاصی دارند، لازم است جهت جلوگیری

<sup>۱</sup> . این مقاله مستخرج از تحقیقی است که مولف در سال ۱۳۹۰ به سفارش کمیسیون مطالعات اسلامی مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام داده است.

<sup>۲</sup> . عضو هیات علمی گروه اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

از احتمال مغالطه و خلط مبحث و بازشناسی حوزه های گوناگون عدالت از یکدیگر، ابعاد مختلف این مفهوم را به طور دقیق مورد بررسی قرار دهیم. بدیهی است، مادامی که مفهوم عدالت برای ما به طور دقیق معین نشده باشد هر گونه بحثی پیرامون معیارهای عدالت و شاخص سازی برای آن بدون مبنا بوده و از افتادن در بیراهه و ارتکاب اشتباه مصون نخواهیم بود. معنای عدل و واژه های پیرامونی آن در لغت، مفاهیم و کاربردهای عدل در قرآن و احادیث، مفاهیم اصطلاحی مطرح شده برای عدالت اجتماعی و جنبه های فردی و اجتماعی و موضوع آن؛ و همچنین معنای حق و چگونگی ارتباط آن با عدالت اجتماعی عنوانین مباحث این مقاله را تشکیل می دهند. هدف مقاله از بررسی موارد فوق این است که در مسیر کاستن از ابهامات و رفع سوء تفاهمات موجود در باره مفهوم و ماهیت دقیق عدالت اجتماعی گام بردارد و حداقل امکان مفهوم و محتوای این واژه را روشن نماید.

### پیشینه تحقیق

موضوع عدالت در عرصه های مختلفی چون کلام، اخلاق، فلسفه سیاسی، فقه و... مورد بحث قرار گرفته است. در زمینه علوم اجتماعی نیز موضوع عدالت اجتماعی دارای ادبیات گسترده ای است و جنبه های مختلف آن مانند، ضرورت، مفهوم، اصول و معیارها، مبانی، شاخص های آن و... مورد توجه اندیشمندان بوده است. در دوره معاصر استاد مطهری «ره» در کتاب عدل الهی و سایر آثار خود تا حدودی به این موضوع پرداخته اند. شهید صدر در کتاب اقتصادنا حقوق توزیع درآمد و ثروت را به طور مستوفی مورد بحث قرار داده اند. در سالهای پس از انقلاب اسلامی به ویژه سالهای اخیر کتب و مقالات متعددی در این زمینه ارائه شده و همایش های زیادی نیز برگزار شده است اما با این همه، پیچیدگی این موضوع و زوایای پنهان آن، اولویت تحقیق در این زمینه را در صدر اولویتهای پژوهشی حفظ کرده است. یکی از جنبه های مهم عدالت اجتماعی که در ادبیات موجود کمتر مورد بحث قرار گرفته و بسیاری از ابهامات موجود را به وجود آورده است، مفهوم و ماهیت عدالت اجتماعی است. از جمله کارهای موجود در این زمینه می توان به کتابهای «مبانی نظری عدالت اجتماعی» اثر حسین توسلی؛ «عدالت و کارآیی»، تألیف حسین عیوضلو ۱۳۸۴؛ «در هوای حق و عدالت» اثر محمد علی موحد ۱۳۸۱؛ و مقاله های «بررسی جامع مفهوم عدالت از دیدگاه اسلام» در دوفصلنامه معرفت سیاسی شماره ۲، اثر حمید حاجی حیدر؛ مقاله «عدالت اقتصادی از دیدگاه اسلام» اثر احمد علی یوسفی در شماره ۱۷ فصلنامه اقتصاد اسلامی؛ «نظریه جامع عدالت» در فصلنامه فلسفه دین، ش ۶، اثر ناصر جهانیان ۱۳۸۹ اشاره کرد. در میان تمامی این آثار اثری که به طور خاص بر تبیین مفهوم و محتوای عدالت اجتماعی و ترسیم جایگاه آن در مقایسه با سایر حوزه های عدالت و همچنین بازشناسی جنبه های حقوقی و اخلاقی و نسبت عدالت با مفاهیم مرتبط مانند کارآیی، عقلانیت و... پرداخته باشد مشاهده نگردید.

### معنای عدل در لغت

«عدل» در لغت در معانی متعددی مانند؛ مساوات و برابری، راستی و راست ایستادن، نظیر، همتا و معادل، کیل و پیمان، میانه روی و رعایت حد وسط، دادگری و حکم به حق و انصاف، شخص، قول یا حکمی که مورد رضایت و خشنودی مردم واقع شود، ضد جور و... استعمال گردیده است. (کتاب العین - الخلیل الفراهیدی - ج ۲ - ص ۳۸ - ۴۰؛ الفروق

اللغویة - أبو هلال العسكري - ص ۳۵۳؛ النهایة فی غریب الحدیث - ابن الأثیر - ج ۳ - ص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ لسان العرب - ابن منظور - ج ۱۱ - ص ۴۳۰ - ۴۳۳؛ القاموس المحيط - الفیروز آبادی - ج ۴ - ص ۱۳ - ۱۴)

سید علی اکبر قرشی در کتاب قاموس القرآن (ج ۴، صص ۳۰۱-۳۰۳) پس از بررسی معانی فوق، معنای اصلی عدل را «برابری» دانسته است. ابن فارس، که به ریشه یابی معانی حقیقی لغات و بازشناسی آنها از معانی مجازی شهرت دارد، در باره این دو معنای عدل می گوید: «العین والبدال واللام، أصلان صحیحان لکنهما متقابلان کالمضادین أحدهما یدل علی استواء والآخر یدل علی اعوجاج» (ابن فارس، ۱۳۸۷: ج ۴، صص ۲۴۶-۲۴۸) راغب اصفهانی نیز معنای اصلی عدل را مساوات معرفی نموده است. (خسروی حسینی، ۱۳۷۵: ج ۲، صص ۵۶۴-۵۶۲). به اعتقاد این لغت شناسان معانی مختلف عدل در مقایسه با یکدیگر از مقوله اشتراک لفظی نبوده و همه آنها در اصل از یک معنای واحد «برابری» (مساوی بودن) اخذ شده و بقیه معانی به خاطر مناسبت های مختلف از این معنا اشتقاق یافته اند. علامه مصطفوی در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: (ج ۸، ص: ۵۶) ضمن این که بازگشت این معانی به معنای واحد را تایید می نماید، با این حال معنای محوری و اصلی عدل را رعایت حد وسط میان افراط و تفریط معرفی نموده است. در جمع بندی میان این دو معنا به نظرمی رسد، معنای برابری در مقایسه با «رعایت حد وسط»، از جامعیت و انعطاف پذیری بیشتری برخوردار است و به واقعیت نزدیکتر است. زیرا **اولا:** می توان گفت: «رعایت حد وسط، بدون افراط و تفریط و بدون زیاده و نقیصه» به نوعی متخذ از معنای برابری است چونکه حد وسط در واقع همان نقطه ای است که نسبت آن، به دو طرف افراط و تفریط برابر باشد بنابراین بدون استناد به معنای برابری تعیین حد وسط ممکن نیست. **ثانیا:** این معنا با قول لغت شناسانی نظیر راغب اصفهانی و ابن فارس که در صدد بازشناسی معنای حقیقی از معنای استعمالی این واژه بوده اند انطباق دارد. **ثالثا:** بسیاری از معانی عدل مانند؛ مثل، همتا، کیل، قیمت و... را نمی توان، بدون تکلف به معنای رعایت حد وسط برگرداند. **رابعا:** واژه های مشابه عدل مانند قسط و انصاف نیز چنانکه خواهیم دید با معنای برابری سنخیت بیشتری دارند.

## واژه های پیرامونی عدل

### ۱- قسط:

واژه قسط همانند عدل دارای دو معنای اصلی است که متضاد هم هستند. قسط به کسر قاف به معنای عدل و قسط به فتح قاف به معنای جور. (ابن فارس، همان: ج ۵، صص ۸۵-۸۶)

ابو هلال عسکری، ۱۴۱۲ق. (در کتاب فروق اللغویة، ص ۴۲۸) تفاوت قسط و عدل را چنین بیان می کند: قسط عبارت است از عدل آشکار و به همین جهت مکیال و میزان را قسط میگویند زیرا عدل را برای شما به تصویر می کشد به گونه ای که آن را آشکارا مشاهده می کنی. ولی بعضی از اقسام عدل آشکار نیست. از این رو گفتیم قسط سهم و نصیبی است که وجه آن روشن باشد. و تقسط القوم الشیء یعنی آن را به قسط تقسیم نمودند.

### ۲- انصاف:

واژه انصاف از ریشه نصف است. نصف در لغت دارای دو ریشه حقیقی است. یکی دلالت بر نیمه شیء می کند و دیگری بر نوعی از خدمتکاری و به کار گرفتن دیگران. (ابن فارس، همان: ج ۵، صص ۴۳۱-۴۳۲) و انصاف (به

کسر) به معنای عدل است. ابن اعرابی می گوید: أَنْصَفَ وَتَى گفته می شود که حق را بگیرد و حق را بدهد. (الزبیدی، ۱۴۱۴ق. : ج ۱۲، صص ۵۰۰-۵۰۴)

انصاف در معامله به معنای عدالت است. به این صورت که از او سود نگیری مگر مثل آن چیزی که به او می دهی. و ضرری را به او تحمیل نکنی مگر به مانند آن چه از او به تو می رسد. (الأصفهانی، همان: صص ۴۹۵-۴۹۶)

ابو هلال عسکری در باره فرق بین انصاف و عدل می گوید: انصاف عبارت است از اعطاء نصف، ولی عدل در این مورد و غیر آن نیز به کار می رود. چنان که مثلاً به سارقی که دست او قطع می شود، میگویند عدالت در مورد او اجرا شد، ولی نمی گویند انصاف در مورد او رعایت گردید. وأصل انصاف این است که نصف شیء را بدهی و نصف را بگیری بدون زیاده و نقصان، (العسکری، ۱۴۱۲ق. : ص ۸۰)

### ۳- جور:

جور از مفاهیم مخالف عدالت است و معنای حقیقی آن انحراف از راه است. (ابن فارس، همان: ج ۱، ص ۴۹۳)

همچنین در کتب لغت برای جور معانی گوناگونی مانند؛ نقیض عدل، ضدّ میانه روی، ترک میانه روی، ظلم و...نقل شده است. (رک: این منظور، همان: ج ۴، صص ۱۵۶-۱۵۳؛ الفراهیدی، همان: ج ۶، ص ۱۷۶؛ الفیروز آبادی، بی تا: ج ۱، ص ۳۹۴)

### ۴- ظلم:

معنای اصلی ظلم، جور و تجاوز از حد است. (ابن منظور در لسان العرب ج ۱۲، ص ۳۷۳؛ ابن اثیر در نهایه ج ۳، ص ۱۶۱) و زبیدی در تاج العروس ج ۱۷، ص ۴۴۷، از بعضی از اهل لغت نقل می کند که اصل معنای ظلم را، نقص دانسته است. خود او نیز آن را به معنای تصرف در ملک غیر و تجاوز از حد معرفی می نماید. ابن فارس آن را به معنی، قرار دادن چیزی در غیر موضع خودش از روی تعدی، دانسته است. (ابن فارس، همان: ج ۳، ص ۴۶۸)

راغب اصفهانی نیز می گوید: ظلم قرار گرفتن چیزی در غیر از جایی که مخصوص به اوست یا به نقصان و کمی و یا به زیادتی و فزونی و یا به عدول، و انحراف از زمان و مکان آن گفته می شود.

صاحب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، (ج ۷، ص: ۱۷۱) معنای اصلی این کلمه را تباه کردن حق و عدم ادای آنچه که حق است دانسته و می گوید: فرقی نمی کند که در مورد خودش باشد و یا غیر او و یا حقوق خدای متعال و نسبت به ذوی العقول باشد و یا غیر آنها و در حقوق مادی و یا معنوی و یا روحی باشد .

به نظر می رسد صرف نظر از موارد خاص کاربرد واژه ظلم و صرف نظر از معنایی که در مقایس اللغه برای آن گفته شده، جامع ترین معنا از میان این معانی، عدم مطابقت (برابری) با حدّ و حق است. چرا که نقصان و کم گذاشتن و تجاوز از حق همان عدم رعایت حد است و عدم وضع شیء در موضع خودش نیز نوعی عدم رعایت حد شیء به حساب می آید.

صاحب کتاب فروق اللغویه (ص ۱۷۲) در باره تفاوت بین جور و ظلم می نویسد: جور خلاف استقامت و راستی در حکم و در سیره حاکمان است. ولی ظلم ضرری است که به ناحق است و جبران نمی شود و اصل ظلم، کم گذاشتن حق، و جور، عدول از حق است. در نقیض ظلم انصاف، یعنی اعطاء حق به صورت کامل اطلاق می شود ولی در نقیض جور عدل، که عبارت از بازگشت به حق از طریق فعل است به کار می رود.

خلاصه اینکه در تمامی این معانی، به نوعی مفهوم برابری لحاظ شده است. مثلاً در انصاف، برابر قرار دادن خود با دیگران در ارزیابی نفع و ضرر رساندن؛ در قسط، برابری سهم ها و اجزای تقسیم؛ در جور، برابری از حیث نسبت رفتار با جانب افراط و تفریط؛ در ظلم، برابری از حیث تطابق عمل با حدود (بدون نقصان و زیاده). همچنین در معنای قیمت، ارزش برابر؛ در کیل، وسیله بودن برای سنجش برابری مقدار کالای تحویلی با مفاد قرارداد؛ در استقامت، برابری نسبت مسیر حرکت با جانب چپ و راست و ... نکته ای که در تمامی این موارد باید به آن توجه شود این است که باید دید برابری از چه جهتی مورد نظر است. همانطور که در کاربرد واژه عدل در مصادیق آن نیز باید توجه شود که برابری در چه چیزی مورد نظر است. مثلاً در مورد عدالت در سخن، برابری و مطابقت آن با واقعیت و در عدالت در حکم برابری و مطابقت حکم با حدود و قوانین و....

نکته دیگر این که وقتی واژه عدل را در باره امور محسوس مانند برابری دو کفه ترازو با هم به کار می بریم و می گویم این طرف عدل آن طرف است، دو طرف برابری کاملاً مشخص و ملموس هستند ولی در مورد رفتارها و امور ارزشی، طرفی که رفتار باید با آن مطابقت و برابری داشته باشد تا عدل صدق نماید به کمک مفهوم دیگری به نام حق و حدّ تجسم پیدا می کند و این خصوصیت از تامل در معانی جور و ظلم که مخالف عدل هستند به خوبی روشن می شود. با عنایت به این نکته مشخص می شود که رابطه تنگاتنگی میان مفاهیم حق و عدل وجود خواهد داشت. بنابراین معنای عدل در خصوص رفتارها مطابقت و برابری آنها با حق و حدّ خواهد بود. درباره معنای حق نیز مطالبی وجود دارد که در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت.

## عدل در اصطلاح آیات و روایات

برای شناخت معنای عدل در لسان شارع می توان به کتاب های لغوی که در زمان شارع تالیف شده اند یا به کتاب های تخصصی لغت که برای شناخت لغات قرآن کریم و یا احادیث تالیف شده اند مراجعه نمود، و با استفاده از متون قرآنی و حدیثی به تبیین بهتر آن پرداخت. از نگاه منابع لغوی کهن و منابع تخصصی لغات قرآن و حدیث، چنانکه از مطالب پیشین روشن گردید، مفهوم متفاوتی برای عدل ذکر نگردیده است.

در قرآن کریم واژه های اصلی و مشتقات عدل ۲۸ بار، قسط ۲۵ بار و ظلم ۳۱۶ بار تکرار شده است. این واژه ها در موارد مختلفی مانند عدل الهی، عدالت در حکم و... به کار رفته اند که مجموعه آنها را می توان به چهار دسته زیر تقسیم نمود.

۱- معادل هم بودن دو چیز با هم؛ (أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُ صِيَامًا، مائده: ۹۵)

۲- عدل الهی؛ (شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ، آل عمران: ۱۸)

۳- عادل بودن افراد؛ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ، المائدة: ۱۰۶)

۴- عادلانه بودن اعمال فردی و اجتماعی انسان ها؛ مانند عدالت در قول (الانعام: ۱۵۲)؛ عدالت در حکم (النساء: ۵۸)؛ عدالت در اصلاح بین الناس (الحجرات: ۹)؛ عدالت در کیل و وزن کردن (الرحمن: ۹)؛ و عدالت در مطلق اعمال (الحديد: ۲۵؛ النحل: ۹۰).

صرف نظر از موارد معدودی که در آنها عدل و قسط به معنای اعوجاج به کار رفته‌اند، به نظر می‌رسد معنای برابری در همه موارد کاربرد فوق، به نوعی ملحوظ گردیده است گرچه ممکن است به لحاظ اقتضای هر مورد، برابری از ناحیه خاصی مورد نظر باشد. در خصوص مورد اول، منظور از برابری، برابری دو طرف معادله است؛ همانند دو لنگه‌ی بار که می‌گوییم این دو، معادل و هم اندازه‌ی هم هستند. در مورد عادل بودن افراد، با توجه به این که صفت عادل بودن از رفتارهای عادلانه افراد انتزاع می‌شود، برای فهم آن باید نوع برابری در مورد اعمال و رفتارها را بررسی نمود. در مورد عدل الهی، می‌توان گفت از آنجا که خداوند حکیم علی‌الاطلاق است در تمامی افعال تکوینی، تشریحی و کیفر و پاداش، هر چیزی مطابق با حق، و درست به اندازه‌ی آن که ظرفیت و شایستگی آن وجود دارد (بدون کم و زیاده) از او صادر می‌شود. [«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (احقاف: ۳)؛ «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق، ۳)؛ «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر: ۶۹)؛ «ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (بقره: ۲۸۱)]. بنابراین در این مورد نیز، منظور از عدالت مطابقت با حق است و وقتی می‌گوییم خداوند عادل است یعنی اعمال او مطابق با حق است.

اما در خصوص مورد چهارم که بیشترین کاربرد عدالت در قرآن کریم نیز در همین مورد است، ملاحظه مجموعه آیات عدل و قسط و مفاهیم پیرامونی آنها نشان می‌دهد مفهوم اساسی و کانونی عدالت که در این زمینه، برابری و نابرابری باید با رعایت آن معنا پیدا کند، باز هم همان مفهوم حق است. قرآن کریم پیروی از حق و رعایت آن را موجب برقراری عدالت دانسته است. «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف: ۱۸۱ و رک: ۱۵۹) چنانکه در باره ظلم نیز می‌فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹) اگر عدم رعایت حدود الهی که تعبیر دیگری از حق است به معنای ظلم باشد، به قرینه مقابله رعایت حق و حدود الهی عدالت خواهد بود.

در اصطلاح روایات نیز عدالت در همان معنای عرفی آن استعمال گردیده و موارد کاربرد آن نیز کم و بیش مانند آیات است. در زمینه کاربرد عدالت در اعمال فردی و اجتماعی انسانها، به خصوص در روابط اجتماعی مردم با یکدیگر و با حکومت، در بیانات معصومان (ع) ارتباط نزدیک مفهوم عدل و حق با صراحت بیشتری قابل مشاهده است. امام علی (ع) می‌فرماید: عدالت ترازوی خداوند است که آن را برای مردم قرار داده و برای برپایی حق نصب کرده است. پس خدای را در میزان او مخالفت نکن (اللیثی الواسطی، ۱۳۷۶: ص ۱۵۰) صریحترین بیان در این باره در بیانات امیرالمومنین (ع)، در ضمن خطبه گرانمایی در جریان جنگ صفین ایراد گردیده است. در آغاز این خطبه که به بیان اهمیت اجرای حق، به خصوص حقوق متقابل حکومت و مردم، اختصاص دارد، امام (ع) حق را وسیع‌ترین چیزها در مقام ادعا و توصیف، ولی تنگ‌ترین آنها در مقام عمل معرفی می‌کنند. زمانیکه رعیت حق والی را ادا کند و والی حق مردم را رعایت کند، حق در میان آنها عزیز و راههای دین پایدار و نشانه‌های عدالت برقرار گردد. (نهج‌البلاغه: خطبه ۲۱۶). در میان روایات برخی از آنها حاوی نکات ملموس تری از جنبه‌های عدالت، به خصوص در زمینه عدالت اجتماعی هستند که در بررسی مفهوم اصطلاحی عدالت اجتماعی به آنها خواهیم پرداخت.

خلاصه کلام در بررسی معنای عدل و کاربردهای آن در آیات و روایات این است که مفهوم کلی عدل در آیات و روایات همانند معنای لغوی و عرفی آن، یعنی برابری است. در خصوص موارد کاربرد چهارگانه فوق نیز صرف نظر از مورد اول که در آن، عدل صرفاً حاکی از برابری به عنوان یک واقعیت بیرونی و فاقد جنبه ارزشی است، در بقیه موارد

که عدالت به عنوان وصف ارزشی برای ذات الهی و اشخاص و یا اعمال و رفتار آنها مطرح است معنای عدالت همان مطابقت (یا برابری) با حق و رعایت آن است.

### مفهوم عدالت در اصطلاح سایر علوم

مسئله عدالت در رشته های علمی گوناگونی مانند؛ کلام، فقه، اخلاق، حقوق سیاست، اقتصاد ... مورد بحث قرار گرفته است. گرچه موضوع این تحقیق بررسی عدالت در حوزه علوم اجتماعی است ولی برای جلوگیری از ابهامات و خلط مباحث لازم است در حد ممکن مفاهیم عدالت در سایر رشته های علمی را نیز مرور نماییم.

#### ۱- عدالت در علم کلام

در علم کلام به دنبال مباحثی که در باره جبر و اختیار انسان و به تبع آن امکان اتصاف پاداش و کیفر الهی به عادلانه بودن و ظالمانه بودن و همچنین اعتقاد به حسن و قبح ذاتی اشیاء قبل از امر و نهی خدا و در نقطه مقابل آن، تاخر و انتزاع عدل و ظلم از فعل پروردگار مطرح گردیده بود، مسئله عدل الهی مورد بحث قرار گرفت و دو مکتب اشاعره و معتزله در این زمینه به وجود آمدند. موضوع عدل در این علم مربوط به رابطه خالق و مخلوق است. در روابط انسانها با یکدیگر که زمینه بحث عدالت اجتماعی را تشکیل می دهد، حق و حقوق متقابل افراد با یکدیگر مطرح است اما در رابطه خالق و مخلوق هیچ موجودی «بر خدا» حقی پیدا نمی کند که دادن آن حق، عدل و تقویت آن ظلم تلقی شود. از این رو چنانکه شهید مطهری می فرماید: عدل الهی، یعنی هر موجودی، هر درجه از وجود و کمال وجود که استحقاق و امکان آن را دارد دریافت می کند. ظلم یعنی منع فیض و امساک جود از وجودی که استحقاق دارد. بدین معنا عدل یک صفت کمال برای ذات احدیت است، و صفت ظلم که نقص است از او سلب می گردد. (رک: مطهری، همان: ج ۱، صص ۴۷-۷۸)

#### ۲- عدالت در علم اخلاق

موضوع عدالت در علم اخلاق نیز متفاوت از عدالت اجتماعی است. در علم اخلاق از حالات نفس (مانند جود، سخا، قناعت، شکر، صبر، شهامت، جرأت، حیاء، غیرت، خیرخواهی، نصیحت، کرامت و تواضع و غیره) و قوای مختلف آن بحث می شود. افلاطون معتقد بود، عدالت میان اجزای درونی نفس هماهنگی ایجاد می کند و آنچه را که با توجه به همه ی ابعاد وجودی انسان، تعالی بخش اوست، تعیین می نماید و او را از افراط و تفریط باز می دارد. (توسلی، ۱۳۷۵: ص ۷). از دیدگاه ملاصدرا حیات مادی متوقف بر قوه علمی (برای تمیز صلاح از فساد) و قوه غضبیه (برای دفع مفسده) و قوه شهویه (برای جلب منفعت) است. انسان برای کمال خود و شکوفایی استعداد هایش باید این سه قوه را به اعتدال بکشاند. اعتدال قوای علمی را حکمت، اعتدال در قوه غضبیه را شجاعت و اعتدال قوای شهویه را عفت می نامند. از اعتدال و ترکیب این سه قوه عدالت حاصل می شود که صراط مستقیم است و به کمال و سعادت فرد و جامعه می انجامد. (رستمی، ۱۳۸۴، و رک: جمشیدی، ۱۳۸۰: صص ۳۴۰-۳۵۰)

علامه طباطبایی پس از اشاره به قوای سه گانه فوق می گوید: عدالت آن است که حق هر قوه ای را به او بدهی و هر قوه ای را در جای خودش مصرف کنی که دو طرف افراط و تفریط عدالت عبارت میشود از ظلم و انظلام، از ستمگری و ستم کشی. (الطباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۵۶۰)

#### ۳- عدالت در علم فقه

علم فقه از احکام شرعی اعمال و رفتار انسان‌ها در همه زمینه‌ها؛ اعم از رابطه او با خدا، طبیعت، اموال، خودش، دیگران و دولت بحث می‌نماید. در متون فقهی در مواضع متعددی مانند شرایط قاضی، شهود محکمه، شهود طلاق، شرایط امام جماعت، شرایط حاکم و... از عدالت سخن به میان آمده است. امام خمینی «ره» در تعریف عدالت فقهی می‌فرماید: عدالت عبارت از حالت نفسانی است که باعث می‌شود انسان همیشه تقوائی داشته باشد که مانع از ترک واجبات یا انجام محرمات شرعی است، و برای احراز آن، حسن ظاهر، کافی است. (امام خمینی، ۱۴۲۴ه.ق: ج ۱، ص ۸۰۶) علامه طباطبایی در بیان تفاوت میان عدالت اخلاقی و فقهی می‌گوید: عدالت فقهی هیاتی است نفسانی که آدمی را از ارتکاب کارهایی که به نظر عرف متشرع گناه کبیره است باز می‌دارد، و اما ملکه عدالت در اصطلاح اخلاق، ملکه راسخ به حسب واقع است نه به نظر عرف<sup>۱</sup>. (الطباطبایی، همان: ج ۶، صص ۳۰۰ - ۲۹۹)

### جنبه‌های فردی و اجتماعی عدالت

ابداع اصطلاح عدالت اجتماعی در دوران اخیر بدین جهت است که لفظ عدالت مطلق است و شامل حالات و روابط انسان با خودش فی نفسه، طبیعت، خداوند و دیگران می‌شود. اقتضای عدالت در هر یک از این حوزه‌ها با یکدیگر متفاوت است. عدالت اجتماعی به مواردی از کاربرد عدالت که به حوزه روابط متقابل میان افراد با یکدیگر و یا با دولت مربوط می‌شود اطلاق می‌شود و در مقابل، عدالت فردی به رابطه فرد با خودش و یا با خدا مربوط می‌شود که در فقه و اخلاق اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد. در عدالت فقهی و اخلاقی سخن از عادل بودن فرد است اما در عدالت اجتماعی هر نوع رفتار و یا رابطه با دیگران که واجد معیار عدالت باشد، مستقلاً متصف به عادلانه بودن می‌شود و در صورت فقدان آن ظالمانه نامیده می‌شود.

فرهنگ نامه فلسفی صلیبا در این باره می‌نویسد: «عدالت اجتماعی عبارت است از احترام به حقوق دیگران و رعایت مصالح عمومی، و یا عبارت است از شناخت حقوق طبیعی و قراردادی‌ای که جامعه برای تمام افراد قائل است.» (صلیبا، ۱۳۶۶: ص ۴۶۱)

اصطلاح عدالت اجتماعی در آیات و روایات به طور مستقیم وارد نشده است ولی منشا آن در آنها وجود دارد. امام علی (ع) در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، موارد ظلم را به سه دسته؛ ظلم فرد به خودش، ظلم فرد به خدا و ظلم نسبت به دیگران تقسیم نموده و پس از اشاره به آثار متفاوت هر یک از آنها می‌فرماید: «و ستمی که واگذاشتنی نیست همانا ستم بعضی به بعضی بندگان خداست که قصاص آن شدید است که آن فقط زخمی نیست که با کارد یا ضربه‌ای که با تازیانه وارد آورند، بلکه بلایی بر سر ستمکار مردم آزار می‌آورند که درد تازیانه در پیش آن هیچ است. (ترجمه نهج البلاغه (آقامیرزایی)، ۱۳۷۹: ص ۱۹۳)

در باب عدالت نیز (که متضاد ظلم است) می‌توان چنین تقسیم بندی را روا دانست. علامه طباطبایی در تفسیر آیه مبارکه " إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (النحل: ۹۰)" می‌فرماید: «(آیه) دستور به عدل و داد می‌دهد، و عدل مقابل ظلم است.... عدالت هر چند که به دو قسم منقسم می‌شود یکی عدالت فردی، یکی عدالت اجتماعی، و نیز هر چند لفظ عدالت مطلق است و شامل هر دو قسم می‌شود و لیکن ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است. (موسوی همدانی، همان: ج ۱۲، ص ۴۷۹)



استاد مطهری در باره بسآمدی عدالت اجتماعی در قرآن می فرماید: «بیشترین آیات مربوط به عدل، درباره عدل جمعی و گروهی است، اعم از خانوادگی، سیاسی، قضائی، اجتماعی. تا آنجا که این بنده به تقریب بدست آورد در حدود ۱۶ آیه در این زمینه است.» (مطهری، همان: ج ۱، ص ۶۱)

نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه شود این است که عدالت اجتماعی یعنی عدالت طرفینی به گونه ای که منافع هر دو طرف به شکل برابر حفظ شود و به تعبیر قرآن کریم در آیات تحریم ربا «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره: ۲۷۸-۲۸۰) باشد. علامت چنین عدالتی این است که اگر جای طرفین را عوض کنیم باز هم تعادل برقرار باشد. و بنا به تعبیر امیرالمومنین (ع) در نامه ۵۳ نهج البلاغه: «وَلِكَيْنَ الْبَيْعِ بَيْعًا سَمَحًا، بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ؛ مِنْ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ». مبادله عادلانه مبادله‌ای است که منافع هر دو طرف آن به صورت توأمان تامین شود. بنابراین باید بگوییم عدالت اجتماعی کیفیتی از روابط اجتماعی است که از همه اطراف رابطه، عدالت محسوب شود و در آن واحد منافع همه اطراف را تامین کند. فرمایش امام علی (ع): «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَىٰ عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَىٰ لَهُ» (الکلینی، ج : ۸ ص : ۳۵۳) شاهد دیگری بر دو طرفه بودن رابطه حقوقی در عدالت اجتماعی است. با تامل در این ویژگی، تفاوت جود و احسان با عدالت اجتماعی مشخص می شود. زیرا این دو، رابطه‌ای هستند که منافی را به صورت داوطلبانه و یک طرفه از فردی به فرد دیگر منتقل می کنند. بنابراین هر چند که چنین رفتاری از منظر عدالت فردی - در صورتی که همه نیازهای دنیوی و اخروی فرد ملاحظه شده باشد و حق هر یک از قوای نفس به آن داده شده باشد - عین عدالت خواهد بود ولی از منظر اجتماعی جنبه طرفینی ندارد و لذا عدالت اجتماعی محسوب نمی شود.

### موضوع عدالت اجتماعی

از آنچه که تاکنون گفته شد معلوم گردید که موضوع عدل در عدالت اجتماعی مربوط به اعمال و روابط انسان با غیر است. بنابراین رفتارهای مربوط به رابطه انسان با خدا و خودش، همچنین رابطه انسان با اموال و محیط زیست تا جایی که به حق و حقوق سایر افراد ارتباط نداشته باشد، خارج از موضوع عدالت اجتماعی هستند. در این جا باید اضافه کنیم که عدالت اجتماعی در آن دسته از روابط اجتماعی انسان با دیگران مطرح می شود که پای حقی در میان است به گونه ای که رفتار همراه با رعایت این حق متصف به عادلانه بودن می گردد و هر نوع تجاوز از ناحیه دیگری به آن حق، نوعی ظلم نسبت به صاحب حق شمرده می شود. به بیان دیگر موضوع عدالت اجتماعی آن دسته از روابط اجتماعی است که موجب انتقال منافع و زیانی از فردی به افراد دیگر است. مثلاً رابطه خرید و فروش و قرض و نوع رابطه ای هستند که در اثر آنها منافی میان افراد مبادله می شود. هرگاه این روابط به گونه ای انجام شود که حق و حقوق طرفین رعایت شود متصف به عادلانه بودن می شوند و در غیر این صورت ظالمانه خواهند بود. از این رو قرآن کریم رابطه قرض ربوی را که منافی رایک طرفه از فردی به فرد دیگر منتقل می کند، تحریم نموده و آن را موجب ظلم دانسته است.

توزیع اموال، امکانات و فرصت های عمومی توسط دولت میان افراد و گروههای اجتماعی و نیز وضع مالیات بر مردم و حقوق افراد نسبت به اموال، جان و آبروی خود در مقایسه با دیگران نمونه های دیگری از موضوعات عدالت اجتماعی هستند.

در خصوص رفتارهای فردی ملاحظه نمودیم که علاوه بر اتصاف هر یک از رفتارهای خاص به عدل و ظلم، خود افراد نیز با ملاحظه مجموعه رفتارهایی که از آنها سر می زند متصف به عادل بودن و یا ظالم بودن می گردیدند، حال در مورد عدالت اجتماعی نیز این سوال مطرح است که چنانچه کارکرد یک نهاد مانند نهاد قانونگذاری طوری باشد که فرصت های ویژه ای را برای گروه خاصی به وجود بیاورد، آیا جدای از کیفیت قانون مصوب این دستگاه، خود دستگاه متصدی قانونگذاری هم متصف به غیرعادلانه بودن می شود؟ همچنین در مورد مجموعه نهادها و ترتیباتی که کلیت یک نظام اجتماعی را تشکیل می دهند در صورتی که ترکیب عناصر آن نظام، از آن جهت که منشأ توزیع خیرات و مضرات اجتماعی است، به گونه ای باشد که کارکرد آن موجب تضییع حقوق مردم شود، آیا غیر عادلانه قلمداد می شود؟ در مورد اطلاق عادلانه بودن و غیر عادلانه بودن در اینگونه موارد، باید دقت شود که در واقع آنچه که به طور حقیقی و اولاً و بالذات متصف به عادلانه بودن است کارکرد نهاد و یا نظام اجتماعی است و اگر به خود نهاد و نظام نسبت داده شود از باب اطلاق مجازی خواهد بود.

عدالت در توزیع مقداری درآمدها میان اعضای جامعه از موضوعات بحث انگیز عدالت اجتماعی است. سوالی که در این مورد مطرح است این است که چنانچه با عدم توازن در توزیع مقداری درآمدها مواجه شویم، آیا می توانیم صرف نظر از ارادی بودن و غیر ارادی بودن بروز این وضعیت، و یا اینکه در این وضعیت حقوق مسلمی برای برخی از طبقات وجود دارد که باید ادا شود و یا در جریان بروز و ظهور آن حقوقی تضییع شده است که باید اعاده شود، و تنها به استناد عدم توازن، این وضعیت را غیر عادلانه بنامیم؟

در پاسخ می توان گفت: در میان معانی مختلفی که لغت شناسان برای عدالت ذکر کرده اند موردی که بتوان آن را به نحوه توزیع (غیر ارادی) یک چیز در میان اجزای یک مجموعه تحویل نمود به چشم نمی خورد الا اینکه راغب اصفهانی جمله ای گفته است که شاید بتوان آن را منشأ این تعریف به شمار آورد. وی می گوید: «فالعدل هو التقيط علی سواء» عدل، تقیسط بر اساس مساوات است (الأصفهانی، همان: ص ۳۲۵)

این تعریف را می توان همانند تعریف عدالت به تقسیم مساوی، که اشاره به یک نوع رفتار در زمینه اعطای حقوق افراد است، به عدالت اجتماعی مرتبط نمود، اما توضیح بعدی و استشهاد ایشان به کلام منسوب به پیامبر اکرم (ص) «بالعدل قامت السماوات والأرض» نشان می دهد که او در اینجا عدالت را در خصوص وجود وضعیت متوازن و عادلانه برای اجزای یک مجموعه به کار برده است. در باره استعمال عدل در این مورد گفتنی است، **اولاً:** حدیث نبوی (ص) که بدین منظور مورد استناد قرار گرفته در میان منابع معتبر حدیثی شیعه و اهل سنت به صورت مستند نقل نشده است. **ثانیاً:** بر فرض اینکه چنین سخنی (به عنوان یک کلام غیر حدیثی) درست استعمال شده باشد، عدل در این جا به معنای توازن و تناسب است که مخالف آن بی تناسبی است و ارتباطی به عدالت اجتماعی که مخالف آن جور و ظلم است، ندارد. شهید مطهری در باره تفاوت این دو معنای عدل می فرماید:

«بحث عدل به معنی تناسب، در مقابل بی تناسبی، از نظر کل و مجموع نظام عالم است؛ ولی بحث عدل در مقابل ظلم، از نظر هر فرد و هر جزء مجزاً از اجزاء دیگر است. در عدل به مفهوم اول، «مصلحت» کل مطرح است و در عدل به مفهوم دوم، مسأله حق فرد مطرح است. عدل به معنی تناسب و توازن، از شؤون حکیم بودن و علیم بودن خداوند است. خداوند علیم و حکیم به مقتضای علم شامل و حکمت عام خود می داند که برای ساختمان هر چیزی، از هر چیزی چه

اندازه لازم و ضروری است و همان اندازه در آن قرار می‌دهد». (مطهری، همان: ج ۱، صص ۸۰-۶۸). بنابراین چنین معنایی ارتباطی به عدالت اجتماعی که مخالف آن جور و ظلم است ندارد.

### مفهوم اصطلاحی عدالت اجتماعی

اندیشمندان برای عدالت اجتماعی تعاریف مختلفی مانند توازن، تساوی، مراعات شایستگی افراد، بی طرفی، «اعطا کل ذی حق حقه» و «وضع الشيء فی موضعه» ذکر گردیده است. (توسلی، ۱۳۷۵: صص ۵۹-۱۸۲) یک نکته کلی در باره این تعاریف این است که عدالت اجتماعی به طور قطع و یقین، با حق و حقوق افراد سر و کار دارد، بنابراین یکی از ارکان تعریف عدالت، حقوق مردم است و هر تعریفی که در آن مفهوم حق لحاظ نشده باشد ناقص خواهد بود. به همین جهت چنان که در بحث گذشته اشاره نمودیم تعریف عدالت به توازن قابل قبول نیست. تعریف عدالت اجتماعی به تساوی هم به همین دلیل مردود است؛ چونکه تساوی بدون ملاحظه استحقاق ها مردود است و اگر استحقاق ها را در نظر بگیریم، باز گشت این معنی به معنای (اعطاء کل ذی حق حقه) خواهد بود. (رک: مطهری، همان: ج ۱، ص ۸۰) با این حال مساوات و برابری در برخی از موارد عدالت اجتماعی به عنوان یک معیار، کاربرد وسیعی دارد که در ادامه به آن اشاره خواهیم نمود.

تعریف عدالت اجتماعی به بی طرفی هم با اشکالات مشابهی مواجه است. عمده موارد کاربرد اصل بی طرفی در امور قضایی است. چنانکه در روایات وارد شده است، قاضی باید در نحوه مواجهه با طرفین دعوا هیچ گونه تبعیضی میان آنها اعمال نکند (رک: حر عاملی، ۱۳۶۷: ج ۱۸، ص ۱۵۶) از دیگر موارد کاربرد آن، بی طرفی مسولان دولتی در توزیع اموال عمومی است (رک: المجلسی، همان: ج ۷۵، ص ۹۷؛ حر عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۰۵)

اصل بی طرفی از این جهت که بیانگر یکی از قیود سلبی مفهوم عدالت است، کمک خوبی به روشن شدن مفهوم عدالت می‌کند. اما با توجه به این که ممکن است بی طرفی در مواردی مانند لزوم جانبداری از مظلوم در مقابل ظالم، مذموم باشد، هیچ توضیحی در باره تمیز بی طرفی ممدوح از مذموم ارائه نمی‌دهد و مهم تر از آن، اینکه، بی طرفی صرفاً شرایطی را که قاضی و تقسیم کننده باید داشته باشند را روشن می‌کند، اما در باره ملاک و معیار عادلانه بودن و غیرعادلانه بودن محتوای قضاوت و کیفیت تقسیم، ساکت است. خلاصه اینکه ایده بی طرفی از این جهت که در باره محتوای عدالت و حق و حقوق طرفین معیاری به دست نمی‌دهد نمی‌تواند تعریف مناسبی برای عدالت اجتماعی محسوب شود.

### بررسی تعریف عدالت اجتماعی به «وضع الشيء فی موضعه»

مطابق این تعریف، ممکن است برای هر عملی در مجموعه رفتارهای آدمی، جایگاه، کمیت و کیفیت های مختلفی تصور شود و در هر مجموعه و نظامی برای هر چیزی و یا هر شخصی جایگاه های متعددی در نظر گرفته شود، وضعیت عادلانه وضعیتی است که هر امری و هر چیزی بدون کم و زیادی در همان وضعیت شایسته و بایسته خود قرار گیرد. این تعریف از نظر جامعیت شامل تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی و انواع روابط انسان با خود، خدا، دیگران و طبیعت می‌شود. همچنین این تعریف اعم از آن است که در باره موضوع، حقی مطرح باشد و یا نباشد و در مواردی هم که

حقی مطرح باشد اعم از آن است که آن حق، لازم‌الرعايه باشد و یا نباشد. به لحاظ اصطلاحات علمی عدالت، مانند عدالت در اصطلاح علم فقه، اخلاق، کلام و علوم اجتماعی، این تعریف می‌تواند در همه موارد صادق باشد. دایره پوشش این تعریف از سایر تعاریف ذکر شده برای عدالت بیشتر است. مثلاً تعریف عدالت به تساوی در همه موارد کاربرد عدالت صادق نیست ولی تعریف مذکور در همه موارد، از جمله مواردی که عادلانه بودن اقتضای تساوی را داشته باشد، صدق می‌کند. زیرا در این مورد می‌توان گفت مقتضای قرار گرفتن هر چیزی در جای خود، رعایت تساوی است.

از آنچه در مورد جامعیت این تعریف گفتیم معلوم می‌شود ملاک و معیار این که هر چیز در جای مناسب و شایسته خود قرار گرفته باشد این است که در آن، از همه جهات زمانی، مکانی، کمی و کیفی رعایت کلیه مصالح و باید و نبایدها شده باشد و عمل عادلانه عملی است که درست و بجا صورت گرفته باشد.

یکی از روایاتی که بسیاری از نویسندگان مسلمان در باب تعریف عدالت به آن استشهد کرده‌اند، روایتی از امیرالمومنین (ع) در باره مقایسه میان عدل و جود است که فرموده‌اند: عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد (الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا) در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است پس عدالت شریف‌تر و برتر است. (نهج البلاغه: حکمت ۴۳۷)

برخی با استشهد به این روایت گفته‌اند؛ یکی از معانی عدالت «وضع الشيء في موضعه» است. اما چنین سخنی درست به نظر نمی‌رسد زیرا اولاً: این کلام، همانطور که شهید مطهری نیز گفته‌اند (رک: مطهری، ۱۳۸۴: ج ۲۵، ص ۲۲۹)، معطوف به عدالت اجتماعی است و گرنه به لحاظ عدالت فردی جود هم مصداق عدالت است. اما در عدالت اجتماعی می‌خواهیم رابطه به نوعی باشد از هر دو طرف که حساب کنیم عدالت محسوب شود و روشن است که تعریف چنین عدالتی بدون ملاحظه حقوق ناقص است و چنین بیانی را نباید تعریف عدالت به حساب آورد. ثانیاً: عبارت «يضع الامور في مواضعها» در واقع تعریف عدالت نیست، بلکه یکی از آثار مهم عدالت است و نباید تعریف عدالت پنداشته شود. اگر گفته شود این اثر در واقع اثری است که مساوی عدالت است و می‌توان آن را تعریف شیء به آثار آن تلقی نمود، در پاسخ می‌گوییم قرار دادن هر چیز در جای خود، همانگونه که برخی از حکما نیز گفته‌اند، اثر و یا تعریف فعل حکیمانه و یا حکمت است و روشن است که حکمت غیر از عدالت و اعم از آن است.

این تعریف افزون بر نکات فوق با اشکالات دیگری به شرح زیر نیز مواجه است:

۱- این تعریف، عدالت را به عنوان ملاک و معیاری برای درستی و نادرستی اعمال و روابط اجتماعی از کار می‌اندازد و آن را از هر گونه محتوای الهام بخشی تهی می‌سازد و این برخلاف سایر تعاریف عدالت است. مثلاً تعریف عدالت به تساوی معیاری به نام مساوات را برای تشخیص عادلانه بودن مورد، در اختیار ما قرار می‌دهد و تکلیف را روشن می‌کند.

۲- این تعریف مانعیت ندارد و موجب می‌شود تمامی مواردی که سخن از تعارض عدالت با سایر اهداف و ارزش‌ها به میان می‌آید مانند تعارض عدالت و کارایی، آزادی، ثبات، نظم و مانند آن سخنان بی‌معنایی باشند.

۳- کاربرد این تعریف برای حوزه عدالت اجتماعی مشکلات بیشتری دارد. زیرا اولاً: باید بگوییم منظور از قرار دادن هر چیز در جای خود صرفاً مواردی است که پای حقی در میان باشد و ثانیاً: باید از حقوق لازم الرعايه هم باشد و در صورتی که یکی از این دو نباشد از موضوع عدالت اجتماعی خارج است. این در حالی است که در موردی که پای

حقی در میان نیست ولی تقدم یکی بر دیگری بدون رعایت مصالح صورت گرفته باشد بر طبق تعریف «وضع الشیء فی موضعه»، عملی غیر عادلانه محسوب خواهد شد در حالیکه بر اساس ارتکاز عرفی از معنای عدالت اجتماعی، عدم رعایت مصالح (در غیر موارد حقوق) موجب نقض عدالت نیست.

ما با این اشکالات به دو روش برخورد می‌نمائیم.

۱. همانطور که در بالا گفتیم «وضع الشیء فی موضعه»، در واقع اثر عدالت است نه تعریف آن. هر جا که عدالت باشد این اثر هم وجود دارد، اما عکس آن صادق نیست. به نظر می‌رسد «قرار دادن هر چیز در جای خود» در واقع مفهومی فراتر از عدالت اجتماعی را می‌طلبد و برای این منظور مفاهیم «عقلانه بودن» و «حکمت» مناسب‌تر به نظر می‌رسند. تقریر مطلب در مورد «عقلانه بودن» به این صورت است که وقتی از بجا بودن عملی و قرار گرفتن آن در جایگاه شایسته و بایسته‌اش، بدین معنا که در آن، از همه جهات رعایت کلیه مصالح و باید و نبایدها شده باشد، سخن می‌گوییم، در واقع از عمل عقلانه سخن به میان آورده ایم. چنانکه در روایتی از امام علی (ع) آمده است که: «قیل له (ع): صف لنا العاقل، فقال (علیه السلام): هو الذی یضع الشیء فی موضعه، فقیل: فصف لنا الجاهل، فقال: قد فعلت». (نهج البلاغه: الحکمه ۲۳۵ و المجلسی، همان: ج ۱، ص ۱۶۰). از این رو باید گفت «وضع الشیء فی موضعه» تعریف عمل عقلانه است نه عدالت.

اما در باره حکمت، عبد الله انصاری در تقریر «حکمت» می‌گوید: اما حقیقت حکمت شناختن کاری است سزای آن و بنهادن چیزی است بر جای آن چیز و شناختن هر کس در قالب آن کس و ثمره حکمت وزن معامله با خلق نگه داشتن است، میان شفقت و مدهانت. و وزن معاملت با خود نگه داشتن است میان بیم و امید. و وزن معاملت با حق نگه داشتن است میان هیبت و انس. (سجادی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۷۵۶). در اصطلاح علم کلام حکمت در مقابل فعل عبث و ناپسند است که آن نیز بیان دیگری از کار نابجا و قرار دادن امور در جایی است که خلاف مصلحت می‌باشد. از این رو وضع الشیء فی موضعه در واقع تعریف حکمت و فعل حکیمانه است نه عدالت.

۲. برای عدالت دو معنا وجود دارد، یکی عام و کلی که تقریباً مترادف با حکمت و عقلانه بودن است و «وضع الشیء فی موضعه» به آن اشاره می‌کند؛ و یکی خاص که صرفاً مربوط به عدالت اجتماعی است و «اعطاء کل ذی حق حقه» تعریف آن است. عبدالجواد ابراهیمی می‌نویسد: عدل در لغت به معنای برابری است. و در عرف عام در معنای رعایت حقوق دیگران استعمال شده است («إعطاء کل ذی حق حقه») و لکن گاهی اینگونه تعریف می‌شود «وضع الشیء فی موضعه» بر اساس این تعریف، عدل مترادف با حکمت؛ و عمل عادلانه، مساوی با عمل حکیمانه است. از این رو ممکن است برای عدل دو مفهوم در نظر گرفته شود که یکی عام و یکی خاص است. یکی رعایت حقوق دیگران و دیگری صدور عمل بر اساس حکمت، به گونه ای که رعایت حقوق دیگران از مصادیق آن شمرده شود. (الابراهیمی، ۱۴۱۷ق: ص ۹۲)

### تعریف عدالت اجتماعی به «اعطاء کل ذی حق حقه»

معنای اصلی عدالت در لغت را، که به نوعی در همه موارد کاربرد آن لحاظ می‌شود، «برابری» و مطابقت با حق دانستیم. در بررسی معنای اصطلاحی آن در قرآن و حدیث هم بر همین معنا صحه گذاشتیم. موضوع عدالت اجتماعی نیز بر اساس مباحث گذشته مواردی را شامل می‌شود که حق و حقوق متقابل افراد با هم و با دولت مطرح باشد. حال با

توجه به اینکه سایر تعاریف عدالت را برای عدالت اجتماعی ناکافی دانستیم به طور منطقی به این تعریف منتهی می شویم که عدالت اجتماعی عبارت است از دادن «حق به صاحب حق» و «اعطاء کل ذی حق حقه»، چنانکه بسیاری از متفکران مسلمان معاصر نیز به این معنا تصریح کرده اند. (رک: مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ج ۳، ص ۱۳۶؛ منتظری نجف آبادی، بی تا: ج ۲، ص ۴۳۲)

استاد مطهری «ره» معنای سوم عدالت را که مربوط به عدالت اجتماعی است، چنین بیان نموده اند: «رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را؛ و ظلم عبارت است از پامال کردن حقوق و تجاوز و تصرف در حقوق دیگران. معنی حقیقی عدالت اجتماعی بشری، یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آن را محترم بشمارند همین معنی است» (مطهری، همان: ج ۱، ص ۸۰)

با بررسی تعریف عدالت اجتماعی به «وضع الشیء فی موضعه» ملاحظه نمودیم که این تعریف از نظر جامعیت مشکلی نداشت ولی از نظر مانعیت با اشکالاتی مواجه بود، در نقطه مقابل، تعریف عدالت به «اعطاء کل ذی حق حقه» با اشکال عدم مانعیت مواجه نیست ولی به لحاظ جامعیت با تردیدهایی مواجه گردیده است که باید مورد بررسی قرار گیرد. برآستی آیا می توان همه ی جوانب عدالت اجتماعی را با اعطای حقوق توجیه نمود؟ به این معنا که در هر قضاوتی نسبت به عادلانه بودن یا نبودن یک فعل و یک رابطه، مواردی از حقوق فردی از قبیل حقوق و نیازمندی های اساسی هر فرد، حق برخورداری از حد لازم رفاه، بهداشت و امنیت، حق مالکیت و... را مطرح نمود و یا اینکه در برخی موارد تعادل کل جامعه و خصوصیات مربوط به وضعیت مطلوب نهادها با ملاحظات جمع گرایانه نیز مطرح است که با سایر تعاریف عدالت اجتماعی سازگاری بیشتری دارند؟ پاسخ این سوال از مطالبی که در باره موضوع عدالت اجتماعی بیان نمودیم روشن می شود. در آنجا گفتیم که موضوع عدالت اجتماعی صرفا شامل مواردی است که به طور مستقیم با حقوق و روابط متقابل میان مردم و دولت ارتباط پیدا می کند و اطلاق عادلانه بودن در باره وضعیت نهادها و تعادل کلی جامعه، به خاطر خلط میان عدالت به معنای توازن و تناسب، که در مقابل بی تناسبی است و عدالت اجتماعی، که نقطه مقابل آن ظلم است، می باشد. بنابراین چنین موردی را نباید نقض جامعیت تعریف عدالت اجتماعی به اعطای حقوق به حساب آورد.

از مطالب فوق مشخص گردید که علاوه بر مفهوم «برابری»، شناخت مفهوم حق نیز برای شناخت مفهوم عدالت اجتماعی نقش اساسی دارد به گونه ای که بدون درک معنای دقیق آن مفهوم عدالت نیز از بوته ابهام خارج نخواهد شد. با این حال خود این مفهوم نیز همانند عدالت بسیار پیچیده است. در اینجا برای شناخت بهتر مفهوم حق ابعاد مختلف آن را در ضمن چند محور بررسی می نمایم.

### ۱- معنای کلی حق در لغت

واژه حق در لغت به معانی گوناگونی چون؛ یکی از اسامی خدای متعال یا از صفات او، ضد باطل، امری که قضای الهی به آن تعلق گرفته و وقوعش حتمی است، عدل، مال، ملک، موجود ثابت، صدق، حزم، مفرد حقوق و... به کار رفته است. (الفیروز آبادی، همان: ج ۳، ص ۲۲۱). در استعمالات قرآن کریم هم این واژه در معانی متعددی چون وجود ثابت بالذات (الحج: ۲۲)، اعتقاد مطابق با واقع (بقره: ۲۱۳)، وعده ای که در موعد خودش به آن وفا می شود (یونس: ۵۵) و موارد دیگری از این قبیل به کار رفته است.

فارس بن زکریا در باره معنای اصلی حق که همه معانی مذکور به آن بازگشت می‌کنند می‌گوید: «حق دارای یک معنای اصلی است که عبارت است از ثبات یک چیز و درستی آن. پس حق نقیض باطل است و همه فروع دیگر، با نوعی استخراج نیکو و تلفیق شایسته، به آن بازگشت می‌کنند» (مقایس اللغه، ماده حق). راغب اصفهانی می‌گوید: «اصل حق، مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است». (خسروی حسینی، همان: ج ۱، ص ۵۱۸) فخرالدین طریحی نیز همین عقیده را دارد و می‌گوید: معنای اصلی حق مطابقت و موافقت است. (الطریحی، ۱۴۰۸ق.ج: ۱، صص ۵۴۵-۵۴۹) علامه مصطفوی نیز معتقد است ریشه همه معانی در این ماده عبارت است از ثبوت همراه با مطابقت با واقع و این خصوصیت در مفهوم حق در همه مصادیق آن اخذ شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص: ۲۶۲)

یکی از مهمترین تفاوت‌های معنایی در میان کاربردهای مختلف حق، تفاوت معنا در میان یک گروه از کاربردها که ناظر به امور تکوینی و حقیقی هستند (کهف: ۵۶) و دسته دیگری است که مربوط به امور اعتباری می‌شوند. مانند «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلنَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج: ۲۴ و ۲۵)

در مقایسه میان این دو دسته از کاربردها، ملاحظه می‌کنیم معنای کلی حق یعنی «ثابت بودن» در هر دوی آنها لحاظ شده است با این تفاوت که بر خلاف امور تکوینی که ظرف ثبوت آنها عالم واقع بود، ظرف و وعاء ثبوت حق در اعتباریات عالم اعتبار است. با این حال تفاوت این دو به قدری زیاد است که دسته دوم را می‌توان تحت عنوان خاص و مستقلی مورد بررسی قرار داد.

استاد مصباح یزدی در باره تفاوت این دو گروه می‌گوید: «در دسته اول، ما حق را در امور حقیقیه و تکوینیه استعمال می‌کردیم و در دسته دوم آن را در امور اعتباری و مفاهیم قانونی و اخلاقی به کار می‌بریم. مثلاً وقتی می‌گوییم، حق ملکیت یا حق زوجیت، این به آن معنا نیست که در آنجا چیزی در واقع تحقق داشته باشد، بلکه این حق، امری اعتباری است؛ و مانند این‌هاست مفاهیم اخلاقی که دارای دلالت‌های ارزشی هستند». (مصباح یزدی، ۱۹۹۸: ص ۲۱۹)

## ۲- معنای حق در عدالت عام

در بررسی معنای لغوی عدالت و مفهوم اصطلاحی آن در قرآن و حدیث ملاحظه نمودیم عدالت عام که شامل عدل الهی، عدالت فردی و عدالت در اصطلاح فقه و اخلاق نیز می‌گردید، به معنای برابری و مطابقت عمل با حق است. اکنون با توجه به معنای لغوی حق که در بالا ذکر گردید معنای مورد نظر از این واژه در تعریف عدالت چگونه خواهد بود. مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: «حق در جهان بینی اسلامی عبارت است از قرار حقیقی عالم هستی یعنی آن قرار حقیقی عالم وجود، همان که خدا آن چنان آفریده است که باید باشد. همان که محصول حکمت الهی است و باید آن چنان باشد و آن چنان سیر کند که مطابق واقع و حکمت الهی باشد». (جاویدی ۱۳۸۶، ص ۴۲).

از این رو می‌توان گفت حق همان معیار و حدی است که در دستگاه آفرینش و نظام تشریح الهی، برای هر رأی، حالت نفس، عمل و یا رابطه‌ای وجود (ثبات) دارد که مطابقت و برابری با آن و به تعبیر مناسب‌تر رعایت آن عدالت، و تخطی از آن ظلم تلقی می‌شود. قرآن کریم رعایت حق را سبب عدالت و رزی می‌داند «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف: ۱۸۱ و رک: ۱۵۹) چنانکه در نقطه مقابل، عدم رعایت حد و تجاوز از آن را به عنوان ظلم معرفی می‌نماید. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹ و رک: طلاق: ۱) (رک: الاصفهانی، همان: ص ۵۳۸ و مصطفوی، همان: ج ۷، ص ۱۷۱).

## ۳- مفهوم حق در عدالت اجتماعی:

مفهوم حق در اصطلاح علوم اجتماعی، از عناصری مانند سلطه، قدرت، اولویت، صلاحیت انجام فعل، آزادی فعل یا ترک، امتیاز، اختیار و... اخذ شده است. شایع ترین عنصر از میان این ها سلطه و اختیار است؛ به این معنا که وقتی می گوئیم کسی در موردی حقی دارد منظور این است که او در این مورد سلطه‌ای دارد که دیگران ندارند و بر دیگران لازم است که این حق را محترم شمارند. (رک: موحد، ۱۳۸۱: ص ۴۲)

مفهوم حق در منابع فقهی هم مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. محقق اصفهانی معتقد است در هر یک از موارد حقوق، حق به معنای خاصی مورد جعل و اعتبار قرار گرفته و نمی توان معنای جامعی برای آنها در نظر گرفت، در بعضی موارد اختیار فسخ، در موردی اولویت، گاهی ولایت و گاهی ... بنابراین معنای حق در موارد مختلف آن مشترک لفظی است. (رک: حائری، ۱۴۲۸ق: جزء اول، صص ۱۱۲-۱۱۸) اما مشهور فقها برای حق در تمام موارد حقوق اعتباری، معنای واحدی قائل اند و موارد آن را از قبیل اشتراک معنوی می دانند. امام خمینی «ره» می فرماید: حق به حسب مفهوم عرفی و ارتکاز عقلایی دارای معنای واحدی است و آن اعتباری خاص است که متفاوت از اعتبار ملک و سلطنت است. ایشان سلطنت بر اموری مانند نقل و اسقاط و... را از احکام حق به شمار می آورند. (رک: امام خمینی، بی تا: ج ۱، صص ۳۹-۴۵) محقق نائینی «ره» معتقد است: «حق، سلطنت ضعیف بر مال است و سلطنت بر منفعت قوی تر از آن، و قوی تر از هر دوی آن ها سلطنت بر عین است. قدر جامع میان ملک و حق، نسبت اضافه ای است که میان مالک و طرف اضافه وجود دارد و از آن به واجدیت تعبیر می شود و اینکه اختیار و زمام امر شیء به دست کسی است که جعل به نفع او صورت گرفته و دارای سلطنت و قدرت است. این اضافه اگر از نظر خودش و متعلقش تام باشد به نحوی که قابلیت انواع تصرفات را داشته باشد، ملک نامیده می شود و اگر ضعیف باشد- یا به خاطر خود اضافه، مانند حق مرتهن در عین مرهونه، و یا قصور در متعلقش، مانند حق تحجیر و حق اختصاص نسبت به اشیائی که مالیت ندارند، مانند شرابی که قابل تبدیل به خمر باشد- حق نامیده می شود.

یکی از مفاهیم نزدیک به مفهوم حق، مفهوم حکم است. حق و حکم از این جهت که هر دو از مجعولات اعتباری اند مانند هم هستند اما مشهور میان فقیهان این است که حقوق قابل اسقاط و نقل هستند و زمام امر آنها به دست ذی حق است، ولی حکم قابل نقل و اسقاط نیست (امام خمینی، همان: صص ۴۵-۵۰).

آیه الله خویی «ره» در باره ماهیت حق و حکم معتقدند: «حق و حکم هر دو از مجعولات اعتباری هستند که به افعال تعلق می گیرند و تردیدی در این نیست که حقیقت هر دوی این ها صرف اعتبار است و هیچ تفاوتی از این جهت با یکدیگر ندارند. بلی مانعی ندارد که اصطلاحا حق را در خصوص طایفه خاصی از احکام که قابل اسقاط هستند به کار ببریم زیرا مناقشه ای در اصطلاح نیست. (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۸).

یکی از خصوصیات مفهوم اعتباری حق این است که همواره در مورد هر حقی یک «ذی حق و یا من له الحق» و یک «من علیه الحق» وجود دارد. بدین معنا که وقتی به موجب یک حق، برای کسی امتیاز و سلطه ای قرار می دهیم، قهرا این بدان معناست که در مقابل، کسانی هم هستند که مکلف به رعایت این حق هستند و باید آن را محترم بشمارند. از این رو گفته می شود که حق و تکلیف ملازم یکدیگرند.

این تلازم دو گونه است. یک صورت که در بالا ذکر گردید، و صورت دیگر، این که همراه با هر جعل حقی برای یک فرد، تکلیفی نیز برای همان فرد ایجاد می شود، یعنی شخص در مقابل نفع و امتیازی که در جامعه نسبت به دیگران بدست می آورد متقابلا مکلف می شود که حقوق دیگران را محترم بشمارد و در راستای تامین حقوق جمعی بکوشد.



این نوع تلازم، تلازم از طرف حق به تکلیف بود اما اینکه آیا هر تکلیفی هم همواره در مقابلش حقی وجود دارد یا نه؟ امری قابل تامل است که برخی از حقوق دانان کلیت آن را قبول ندارند. ( رک: موحد، همان: صص ۵۳-۵۴)

خلاصه این که واژه حق در تعریف عدالت اجتماعی به معنای نفع، امتیاز، سلطه یا نوعی رابطه حقوقی است که در عالم اعتبار برای کسی وجود(ثبات) دارد، رعایت آن بر دیگران لازم و زمام آن به دست ذی حق است؛ می تواند آن را اعمال کند و یا اسقاط نماید. رعایت چنین حقی عدالت اجتماعی و تجاوز به آن ظلم تلقی می شود.

#### ۴- حقوق غیر الزامی(اخلاقی) و حقوق الزامی:

بازشناسی حقوق اخلاقی و قانونی از یکدیگر، نقش مهمی در تبیین جایگاه مفهوم حق، در تعریف عدالت اجتماعی ایفا می نماید. در میان اعتبارات و مجعولات شرعی و عقلایی انواع گوناگونی از تکالیف و حقوق وجود دارند که برخی از آنها الزامی و برخی غیر الزامی است، برخی به حوزه روابط فرد با خودش، خدا و طبیعت مربوط می شود و برخی به روابط میان انسانها با یکدیگر؛ برخی حقوق، جنبه قانونی دارند که برای آنها ضمانت اجرای دولتی پیش بینی شده است و تخلف از آنها پیگرد قانونی دارد ولی برخی دیگر ممکن است اصلا الزامی نباشند و یا اگر الزامی باشند ضمانت اجرای آنها صرفا مجازات های اخروی و انگیزه های ایمانی افراد باشد و... تردیدی وجود ندارد که همه این حقوق و تکالیف و باید و نبایدها بر اساس مصالح و مفاسد واقعی که همان خیر و صلاح فرد و جامعه است وضع شده اند و بدون اجرای کامل آنها سعادت حقیقی بشر محقق نخواهد شد. اما نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که همه این حقوق و تکالیف موضوع عدالت اجتماعی نیستند. برآستی کدام نوع از این حقوق و تکالیف هستند که رعایت آنها موجب تحقق عدالت اجتماعی و تخلف از آنها موجب بروز ظلم است؟

در پاسخ به این سوال؛ با عنایت به آنچه که در تفاوت میان عدالت فردی و عدالت اجتماعی و نیز موضوع عدالت اجتماعی گفته شد و نیز تامل در معنای اصطلاحی حق در عدالت اجتماعی، باید تصریح نمایم که حقوق استحبابی، علیرغم تمامی اهمیتی که در جایگاه خود دارند و به عنوان زیر بنای روحی و انگیزشی رفتار عادلانه نقش بسیار مهمی در تحقق عدالت اجتماعی ایفا می کنند، از دایره شمول حق در عدالت اجتماعی خارج اند. لذا حق مورد بحث در عدالت اجتماعی، صرفا شامل حقوقی است که الزام آور بوده و تخطی از آن مستوجب مواخذه باشد.

#### ۵- مراد از «کل ذی حق» چیست؟

در منابع اسلامی از امور متعددی به عنوان ذی حق نام برده شده است. امام سجاد (ع) در رساله الحقوق، به انواع مختلفی از حقوق مانند: حقوق خدای متعال، نفس و اعضای بدن، اعمال انسان، اموال و املاک، امام (در مقابل رعیت)، رعیت (در مقابل امام) و افراد (در مقابل یکدیگر) (ابن شعبه الحرائی، ۱۳۶۳: صص ۲۵۵-۲۷۲). اشاره فرموده اند که بر عهده انسان قرار داده شده است. از میان تمامی این موارد، صرفا سه گروه؛ حق حاکم، حق رعیت و حق افراد مستقیما به عدالت اجتماعی مربوط می شود و شمول بقیه موارد تنها در صورتی است که به نحوی به حقوق متقابل افراد مرتبط شوند. از این رو مراد از ذی حق در عبارت «اعطاء کل ذی حق حقه» چنین گروههایی هستند. سایر موارد را باید در دیگر عرصه های عدالت مورد بحث قرار داد.

#### ۶- منظور از اعطاء حق چیست؟

وقتی در تعریف عدالت می‌گوییم «اعطاء کل ذی حق حقه» لازمه این سخن این است که در مرتبه نخست، ماهیت حق روشن شده باشد به گونه‌ای که اگر آن را رعایت نماییم و به صاحبش برسانیم عدالت تحقق پیدا کند و گرنه اگر قرار باشد خود این مطلب که چه چیزی حق تلقی می‌شود و حقوق افراد چگونه شکل می‌گیرد نیز منوط به عدالت باشد، آنگاه تعریف ما مبتلا به اشکال دور خواهد بود. سوالی که در این جا مطرح است این است که آیا حق مقدم بر عدالت است و یا عدالت مقدم بر حق؟

شهید مطهری (ره) در پاسخ به این سوال حق را مقدم بر عدل دانسته و می‌فرماید: «عدالت مرحله اجرایی حق است، حق طبیعی و ثابت است ولی عدالت و اجرا ارادی و اختیاری است.» (مطهری، بی تا: ج ۶، ص ۲۱۵).

توضیح مطلب این که اعطاء حق دو گونه است. یکی در مرحله‌ای که می‌خواهیم معین کنیم که اساساً افراد چه حقوقی باید داشته باشند و باید برای آنها چنین حقی تشریح شود و دیگری در مرحله اجرای آن حقوق. عدالت اجتماعی مربوط به مرحله دوم یعنی اجرای حقوق است و به این معنا مرتبه آن متاخر از حق است. اما اعطاء کل ذی حق حقه در مرحله اول که می‌خواهیم مشخص کنیم که چه حقوقی و برای چه کسانی وجود دارد، آنگونه که در حدیث امام کاظم علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ قَسَمَهُ وَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَالْخَاصَّةُ، وَالْعَامَّةُ، وَالْفُقَرَاءَ، وَالْمَسَاكِينَ، وَكُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ» (الکلبینی، ج ۱، ص ۵۴۲) بحث دیگری است که فراتر از عدالت اجتماعی است. نکته اساسی تعیین حقوق در این مرحله این است که با توجه به تفاوت استعدادها و ظرفیت‌ها و میزان تلاش افراد و... به هر حال استحقاق‌های متفاوتی پیدا خواهد شد آنچه در تعیین استحقاق‌ها مهم است این است که در هر صورت باید از پشتوانه استدلالی متقن برخوردار باشند (همانند کاری که مرحوم شهید صدر در کتاب ارزشمند اقتصادنا در زمینه تبیین حقوق توزیع در آمد در اسلام انجام داده‌اند).

اگرچه پرداختن مفصل به این مقوله خارج از مجال این مقاله است اما به طور خلاصه می‌توان گفت: آنچه در مرتبه جعل قانون و حقوق ملاک عمل قرار می‌گیرد، عدالت اجتماعی نیست بلکه مفهومی عامتر از آن به نام حکمت و عقلانیت است که بر اساس آن، حقوق مربوط به روابط اجتماعی باید با در نظر گرفتن همه حقایق و سنن عالم هستی، ملاحظه تمامی مصالح مادی، معنوی، فردی و اجتماعی زندگی انسان (بدون غرض‌ورزی) و محاسبه همه پیامدها و با استفاده از همه منابع و ابزارهای شناخت اعم از عقل، نقل معتبر و تجارب اطمینان بخش صورت پذیرد. گرچه در برخی از تعابیر از این معنا نیز به عنوان عدالت یاد شده است ولی باید توجه داشت که چنین معنایی غیر از عدالت اجتماعی مصطلح است.

به هر حال آنچه در عدالت اجتماعی مهم است این است که پس از آنکه بر اساس اصول حکمت و عقلانیت به ترتیبی که در بالا گفته شد، حقوق افراد و گروهها در مقابل یکدیگر مشخص شد، در مقام عمل، همان حقوق بدون تبعیض و بدون کم و کاستی به مرحله اجرا درآید. بنابراین، مفاد دادن حق به «کل ذی حق» آن است که اولاً: کسانی که ذی حق نیستند نباید چیزی به آنها داده شود و به همین جهت امیرالمومنین (ع) در جواب کسانی که به ناحق درخواستی از بیت المال داشتند می‌فرمود: «إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ؛ فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ، وَإِلَّا فَجَنَازَةٌ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ»<sup>۱</sup> (نهج البلاغه: خطبه: ۲۳۲)؛ ثانیاً: تمامی کسانی که ذی حق هستند بدون تبعیض باید حق خود را دریافت کنند. چنانکه امام علی (ع) در تقسیم بیت المال هیچ تبعیضی میان اشراف و غیر آنها و عرب و عجم و خویشاوند و بیگانه نگذاشت و خیانت به بیت المال را حتی از جانب

نزدیکترین افراد خود تحمل نمود. (رک: حسینی ۱۳۸۰) و ثالثاً: حقوق هر کسی به همان اندازه که استحقاق آن وجود دارد بدون کم و کاستی باید ادا شود. لذا امیرالمومنین (ع) به کارگزار خود در زکات فرمود: «إِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةَ نَصِيبًا وَحَقًّا مَفْرُوضًا، وَلَكَ فِيهِ شُرَكَاءُ: فُقَرَاءٌ وَ مَسَاكِينٌ وَ غَارِمِينَ وَ مُجَاهِدِينَ وَ أَبْنَاءَ سَبِيلٍ وَ مَمْلُوكِينَ وَ مُتَأَلِّفِينَ. وَإِنَّا مُؤَفَّقُونَ حَقَّكَ، فَوْقَهُمْ حُقُوقَهُمْ؛ وَإِلَّا فَأِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُصَمَاءَ، وَبُؤْسًا لِامْرِئٍ أَنْ يَكُونَ خَصْمَهُ مِثْلُ هَؤُلَاءِ!»<sup>۳</sup> عبارت «وَإِنَّا مُؤَفَّقُونَ حَقَّكَ، فَوْقَهُمْ حُقُوقَهُمْ» (مجلسی، همان: ج ۹۶، ص ۸۵). در این حدیث به این معناست که باید حق افراد ذی حق را به صورت کامل ادا کنی چنانکه ما هم حق تو را بدون کم و کاستی ادا خواهیم کرد.

## نکات پایانی

در پایان برای جلوگیری از برخی سوء تفاهم‌هایی که در برداشت از مفهوم عدالت اجتماعی به وجود آمده است لازم است دو مطلب را به اختصار توضیح دهیم.

### ۱- تفاوت میان اخلاق و عدالت اجتماعی:

با عنایت به مطالبی که قبلاً در باره حقوق مورد نظر در تعریف عدالت اجتماعی و لزوم تمییز میان آنها و احکام و حقوق اخلاقی و غیر الزامی بیان نمودیم روشن می‌شود که دایره عدالت اجتماعی نیز صرفاً شامل گونه‌ای از حقوق است که در روابط اجتماعی و متقابل افراد با یکدیگر مطرح است و جنبه الزامی دارند. بنابراین آن دسته از تکالیف الزامی که به رابطه انسان با خدا و یا رابطه فرد با خودش و طبیعت مربوط می‌شود را شامل نمی‌شود. مثلاً عناوینی مانند نذر و کفاره روزه که به رابطه انسان با خدا مربوط می‌شوند و احکامی مانند اعتدال در مصرف و دوری از اسراف و تبذیر در اموال خصوصی که به رابطه انسان با خدا مربوط می‌شوند و احکامی مانند اعتدال در مصرف و دوری از اسراف و تبذیر در اموال خصوصی که به رابطه انسان با اموال خصوصی خودش مربوط می‌شوند، خارج از مقوله عدالت اجتماعی اند و جای آنها در مباحث فقهی و اخلاقی است. همچنین عناوینی مانند احسان، ایثار و مواسات هر چند که از نوع روابط اجتماعی-اقتصادی میان افراد هستند ولی به دلیل آنکه از حقوق الزام آور به شمار نمی‌روند و فاقد ضمانت اجرایی اند از دایره شمول عدالت اقتصادی خارج خواهند بود.

### ۲- تفاوت میان کارایی و عدالت اجتماعی-اقتصادی:

کارایی به وضعیتی اطلاق می‌شود که عوامل اقتصادی به گونه‌ای به کار گرفته شوند که بیشترین مقدار بازدهی حاصل شود. در زمینه مصرف، کارایی وقتی حاصل می‌شود که کالاهای موجود به نحوی میان افراد تخصیص یابند که بیشترین مطلوبیت کل عاید شود به گونه‌ای که نتوان با هیچ ترکیب دیگری، بدون آنکه مطلوبیت یک نفر کاسته شود، مطلوبیت دیگری را افزایش داد. کارایی در تولید هم تقریباً به همین معناست با این تفاوت که به جای کالاهای مصرفی عوامل تولید و به جای مطلوبیت، محصول تولیدی در نظر گرفته می‌شود. از این رو کارایی در تولید به وضعیتی گفته می‌شود که با مقدار معینی از عوامل تولید که به تولید کالاها اختصاص یافته نتوان مقدار تولید یک کالا را افزایش داد مگر آنکه مقدار کالای دیگری کاهش یابد. (رک: لیارد و والترز، ۱۳۸۳: ص ۱۷)

لازمه تحقق کارایی این است که از تمامی عوامل تولید استفاده شود و هیچ عامل و نهاده‌ای بیکار نماند و هر یک از آنها در جایی و به اندازه‌ای و با کیفیتی به کار گرفته شود که بهترین وضعیت ممکن به لحاظ مقدار بازدهی باشد. برخی از محققان معاصر مفهوم کارایی را به عنوان یکی از عناصر عدالت اقتصادی در اسلام مطرح کرده‌اند (رک: عیوضلو، ۱۳۸۴: صص ۸۰-۱۱۰) ولی بر اساس آنچه که ما در بررسی مفاهیم عدالت اجتماعی گفتیم، عدالت اجتماعی به

معنای رعایت حقوق اجتماعی و لازم‌الرعايه افراد است، از این رو وارد کردن سایر احکام، حقوق و ارزشهای اسلامی در این مفهوم را صحیح نمی‌دانیم و معتقدیم این امر از عدم دقت در بازشناسی مفهوم عدالت از مفاهیم پیرامونی آن مانند عقلانیت، حکمت و... ناشی شده است. بنابراین رعایت کارآیی اگرچه لازمه حکمت، عقلانیت، اتقان، احسان، پرهیز اسراف و تبذیر و مانند آن است و از این رو امر بایسته‌ای است، اما با این حال این مفهوم ارتباط مستقیمی با عدالت اجتماعی ندارد و در جای دیگری باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

## نتایج:

- معنای محوری و اصلی عدالت در لغت برابری است. در امور محسوس و بیرونی، مانند دو کفه ترازو، طرفین برابری مشخص‌اند ولی در زمینه رأی، حالات نفس انسان و اعمال و روابط انسانی، طرفی که برابری این امور با آن سنجیده می‌شود، مفهومی به نام حق و یا حد است. از این رو مفهوم برابری در این گونه موارد به «رعایت حق» تأویل می‌شود.

- تعریف «وضع الشیء فی موضعه» مربوط به معنای دیگری غیر از عدالت اجتماعی است. این تعریف ناظر بر مفاهیمی چون عقلانیت و حکمت است که عام‌تر از عدالت اجتماعی هستند.

- مفهوم صحیح عدالت اجتماعی عبارت است از رعایت حقوق اجتماعی و لازم‌الرعايه مردم و دولت در اعمال و روابط اجتماعی که اصطلاحاً از آن به عنوان «اعطاء کل ذی حق حقه» تعبیر می‌شود.

- معنای اصلی حق در لغت، «ثابت» و نقطه مقابل آن «باطل» است. در مباحث عدالت عام، منظور از حق، معیار و حدی است که در دستگاه آفرینش و نظام تشریح الهی، برای هر رأی، حالت نفس، عمل و یا رابطه‌ای وجود (ثبات) دارد که مطابقت و برابری با آن و به تعبیر مناسب‌تر رعایت آن، عدالت و تخطی از آن ظلم تلقی می‌شود.

- واژه حق در تعریف عدالت اجتماعی به معنای نفع، امتیاز، سلطه یا نوعی رابطه حقوقی است که در عالم اعتبار برای کسی وجود (ثبات) دارد، رعایت آن بر دیگران لازم و زمام آن به دست ذی حق است؛ می‌تواند آن را اعمال کند و یا اسقاط نماید. رعایت چنین حقی عدالت اجتماعی و تجاوز به آن ظلم تلقی می‌شود.

- عدالت اجتماعی مربوط به مرحله اجرای حقوق است به این معنا که ابتدا باید حقوق ناظر بر تخصیص امکانات، فرصت‌ها، درآمدها و ثروت‌ها و... بر اساس اصول حکمت و عقلانیت و با ملاحظه تمامی حقایق زندگی و نیازهای فردی و اجتماعی و جمیع مصالح (اعم از عدالت اجتماعی و غیر آن) و با استفاده از تمامی منابع و ابزارهای علمی اعم از عقل، نقل معتبر و تجربه اطمینان بخش بشری تعیین شود و سپس بر اساس اصول عدالت اجتماعی اجرا شود.

- مقتضای رعایت حقوق در عدالت اجتماعی این است که اولاً: منافع صرفاً به کسانی تعلق بگیرد که استحقاق دریافت دارند. ثانیاً: در نحوه پرداخت هیچ تبعیضی اعمال نشود و ثالثاً: حقوق افراد بدون کم و کاستی و برابر استحقاق آنها ادا شود.

- عدالت اجتماعی صرفاً شامل مواردی از حقوق است که به روابط متقابل افراد با یکدیگر و با دولت مربوط می‌شود. از این رو حقوق مربوط به روابط انسان با خود و خدا و نیز حقوق مربوط به اموال خصوصی و طبیعت (تا آنجا که به حقوق دیگران مربوط نشود) از شمول موضوع عدالت اجتماعی خارج‌اند و در سایر شاخه‌های عدالت باید مورد بحث قرار داده شوند؛ هر چند که مانند کفاره و نذر جزء تکالیف الزامی باشند. همچنین حقوق استحبابی و غیر الزامی گرچه

مهم هستند و سعادت جامعه بدون رعایت آنها ممکن نیست، اما حوزه مسائل آنها جدای از مسائل عدالت اجتماعی (به معنای دقیق آن) است و باید در اخلاق مورد بحث قرار بگیرند.  
- مفهوم کارایی اقتصادی از مصادیق حکمت و عقلانیت است نه عدالت اجتماعی.

## منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، ترجمه: ناهید آقامیرزایی، ۱۳۷۹، تهران، انتشارات بهزاد، چاپ اول.
۱. الإبراهیمی، عبد الجواد، ۱۴۱۷ق.، نظرة حول دروس فی العقیده الإسلامیة، قم، موسسه انصاریان، چاپ اول.
  ۲. ابن ابی جمهور الاحسائی، محمد بن علی بن ابراهیم (۱۴۰۳ ق)، عوالی الثالی، تحقیق مجتبی العراقی، مطبعة سیدالشهداء، قم، الطبعة الاولى .
  ۳. ابن الأثیر، ۱۳۶۴، النهایة فی غریب الحدیث، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، قم، مؤسسه إسماعیلیان للطباعة والنشر والتوزیع، الرابعة.
  ۴. ابن شعبه الحرانی، 1363، تحف العقول، تصحیح وتعلیق: علی أكبر الغفاری، الثانية، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
  ۵. ابن فارس، احمد 1387ش، ترتیب مقابیس اللغة، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول .
  ۶. ابن منظور، لسان العرب، 1410ق .، دار صادر، بیروت، چاپ اول .
  ۷. الاصفهانی، الراغب، 1412ق.، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، دارالقلم، بیروت .
  ۸. توسلی، حسین، 1375ش، مبانی نظری عدالت اجتماعی، تهران: مدیریت بهره‌وری بنیاد مستضعفان و جانبازان، اول .
  ۹. جاویدی، مجتبی (۱۳۸۶)، قاموس عدالت، بررسی مبانی نظری و عملی مفهوم عدالت در کلام مقام معظم رهبری، تهران، خانه کتاب، چاپ اول.
  ۱۰. جمشیدی، محمد حسین، ۱۳۷۹ش، بررسی و تبیین نظریه عدالت (قسط) با تأکید بر دیدگاه‌های سه اندیشمند مسلمان ابونصر فارابی، امام خمینی و شهید صدر، پایان‌نامه دکترای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
  ۱۱. حائری، سید کاظم، 1428ق.، فقه العقود، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم .
  ۱۲. حسینی، سیدرضا ۱۳۸۰، بیت المال، مجموعه دانشنامه امام علی (ع)، زیر نظر علی اکبر صادقی رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
  ۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسایل الشیعه، تحقیق و نشر، مؤسسه آل البيت قم، الطبعة الأولى .
  ۱۴. خسروی حسینی، سید غلامرضا، 1375، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ القرآن، تهران، انتشارات مرتضوی، دوم .
  ۱۵. خمینی، سید روح الله، بی تا، کتاب البیع، ۵ جلد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره .
  ۱۶. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، بی تا، قم، مکتبه الدواری، الطبعة الاولى المحققة .
  ۱۷. ری شهری، محمد و حسینی، سید رضا، (1386)، التنمية الاقتصادية فی الكتاب و السنه، قم، دارالحدیث، چاپ سوم .
  ۱۸. الزبیدی، تاج العروس، 1414ق.، علی شیری، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت .
  ۱۹. سجادی، سید جعفر، ۱۳۷۳، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم .
  ۲۰. صدر، محمد باقر. اقتصادنا، بی تا، بی جا،
  ۲۱. صلیبا، جمیل، 1366، فرهنگ نامه فلسفی: ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، تهران، نوبت چاپ اول .
  ۲۲. الطباطبائی، سید محمد حسین (1374)، المیزان فی التفسیر القرآن، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم .

۲۳. الطریحی، فخرالدین، ۱۴۰۸ق، مجمع البحرين، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ دوم، مکتبه نشر الثقافة الاسلامیه، تهران .
۲۴. العسکری، ابوهلال، ۱۴۱۲، الفروق اللغویة، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعه المدرسین بقم المشرفه، الأولى .
۲۵. عیوضلو، حسین، ۱۳۸۴ش، عدالت و کارایی در تطبیق با نظام اقتصادی در اسلام، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، اول .
۲۶. الفراهیدی، الخلیل، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، الدكتور مهدی المخزومی، الدكتور إبراهيم السامرائی، مؤسسه دار الهجرة، الثانية .
۲۷. الفیروز آبادی، القاموس المحيط، بی تا، نرم افزار مکتبه اهل البيت (ع).
۲۸. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس القرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیه .
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۱ق، کافی، بیروت: دارالصعب .
۳۰. لیارد، پی. آ. جی، و والترز، ا.ا.، ۱۳۸۳، ثوری اقتصاد خرد، ترجمه عباس شاکری، نشر نی، چاپ دوم .
۳۱. اللیثی الواسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶، عیون الحکم والمواعظ، تحقیق: حسین الحسنی البیرجندی، قم، دارالحدیث، اول .
۳۲. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، الطبعة الثانية .
۳۳. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۴، مشکاه (مجموعه آثار آیت الله محمد تقی مصباح یزدی)، تحقیق و نگارش محمد حسین اسکندری، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چاپ اول .
۳۴. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۹۹۸م، معارف القرآن، الدار الاسلامیه، لبنان، چاپ دوم .
۳۵. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
۳۶. مطهری، مرتضی، یادداشت های استاد مطهری، بی تا، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، نرم افزار یادداشت های استاد .
۳۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، مجموعه آثار استاد شهید، قم، صدرا، چ سوم .
۳۸. منتظری، حسینعلی، بی تا، رساله استفتاءات (منتظری)، ۳ جلد، قم - ایران، اول .
۳۹. المیرجهانی الطباطبایی، حسن، ۱۳۴۶، مصباح البلاغه فی مشکاه الصیباغه، بی جا، بی تا

## پا نوشت ها:

۱. ایشان در توضیح عدالت فقهی می فرمایند: و این معنایی که ما برای عدالت کردیم معنایی است که از مذاق و مذهب امامان اهل بیت (ع) بنا بر روایاتی که از آن خاندان نقل شده نیز استفاده می شود، از آن جمله صدوق در کتاب فقیه به سند خود از ابن ابی یعفور نقل می کند که گفت حضور حضرت صادق (ع) عرض کردم: در بین مسلمین عدالت مرد با چه چیز شناخته می شود تا شهادت هایی که له یا علیه مسلمین می دهد پذیرفته گردد؟ امام فرمود: به اینکه مسلمین او را به ستر و عفاف و جلوگیری از شکم و شهوت و دست و زبان بشناسند، و به اجتناب از گناهان کبیره ای که خداوند متعال مرتکب آن را وعده آتش داده از قبیل می گساری، زنا، ربا، عقوق پدر و مادر و فرار از جنگ و امثال آن معروف باشد، و دلیل بر این که شخص از جمیع این گناهان اجتناب دارد این است که جمیع معایب خود را بپوشاند، به طوری که بر مسلمانان تفتیش سایر معایب و لغزشهای حرام باشد و ستودن وی به پاکی و اظهار عدالتش در بین مردم واجب شود، دلیل دیگرش این است که به رعایت نمازهای پنجگانه و مواظبت بر آنها و حفظ اوقات آنها معهود باشد و در جماعتهای مسلمین حضور بهم برساند، و جز با عذر موجه از اجتماعاتی که در مصلاهای منعقد می شود تخلف نورزد، وقتی دارای چنین نشانه هایی بود و همواره در مواقع نماز در مصلای خود دیده شد و خلاصه اگر از اهل شهر و قبیله اش بپرسند فلانی چطور آدمی است بگویند ما جز نیکی از او ندیده ایم و همواره او را مواظب نماز و مراقب اوقات آن یافته ایم، همین مقدار برای احراز عدالت و قبول شهادتش در بین مسلمین کافی است. (الطباطبایی، همان: ج ۶، صص ۳۰۰ - ۲۹۹)

۲. این مال نه از آن من است و نه تو، بلکه دارایی مسلمانان است که به نیروی شمشیرهاشان به دست آمده است. پس اگر تو در نبردشان با آنان همراه بوده ای، همانند ایشان بهره می بری؛ و گرنه، دستاورد ایشان جز برای خود آنان نیست .

---

۳. تو را در این زکات، بهره‌ای معین و حقی معلوم است و شریکانی مستمند داری و ناتوانانی نیازمند [که در آن، با تو شریکند]. ما حق تو را سراسر می‌پردازیم؛ پس تو [نیز] حقوق ایشان را یکسره ادا کن؛ و گرنه، روز قیامت از کسانی هستی که بیش‌ترین دادخواه را دارند. و بدا به حال کسی که دشمنش نزد خدا، فقیران و مستمندان و نیازخواهان و رانده شدگان و وامداران تهیدست و در راه ماندگان باشند!